

مواردی که منافع دو جانبه‌ای وجود داشته باشد پرهیز کند. در واقع دیدگاه «قدرت مدنی» نقطه متقابل دیدگاه «سیاست قدرت» است. این رویکرد در رقابت‌های اقتصادی و فرهنگی اروپا و تأثیرات مدنی آن بر بقیه جهان تأکید می‌کند.

دیدگاه سوم یادیدگاه نولیبرالیستی آمیزه‌ای از دو رویکرد بالا است. نولیبرال‌ها ادعا می‌کنند نقشی که اتحادیه اروپا باید ایفا می‌تواند در نظام بین‌الملل ایفا کند به ساختار سیاسی آن نظام، میزان نهادینگی آن و حوزه موضوعی مربوط بستگی دارد. ولی به هر حال چون نظام بین‌المللی معاصر شدیداً به هم وابسته است این اتحادیه اغلب باید به صورت بازیگری سیاسی-اقتصادی در عرصه روابط بین‌الملل به ایفای نقش بپردازد.

در این مقاله سعی می‌شود مبانی نظری این سه رویکرد مورد بررسی قرار گیرد.

۱. نوواقعگرایی

نظریه نوواقعگرایی، دیدگاهی سیستمی یا «نگاه از برون به درون» (outside-in) از نوع «تصویر سوم»^۲ (third image) است که پدیده‌های سیاسی و رفتار واحدهای تشکیل دهنده نظام را بر اساس ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل توضیح می‌دهد.^۳ در این دیدگاه به جای تأکید بر ویژگی‌های واحدها باید خصوصیات نظام را مورد توجه قرار داد. برای توضیح و تبیین روابط بین‌الملل و پدیده‌های سیاسی، نوواقعگرایی بر پنج اصل تکیه می‌کند:

(۱) کشورها مهم‌ترین بازیگران در صحنه جهانی هستند.^۴

(۲) کشورها واحدهای بسیط و عاقلی هستند که ضمن مقایسه مخارج با منافع تلاش می‌کنند منفعت و سودشان را به حداکثر برسانند.^۵

(۳) بی‌نظمی (anarchy) بین‌المللی اصلی‌ترین نیروی است که به انگیزه‌ها و اقدامات کشورها شکل می‌دهد.^۶

(۴) در وضعیت بی‌نظم، کشورها شیفته امنیت و قدرت، و آماده‌ستیزه‌ور قابت هستند و اغلب قادر به همکاری با یکدیگر، حتی با وجود منافع مشترک، نیستند.^۷

(۵) نهادها و سازمان‌های بین‌المللی منعکس‌کننده منافع و قدرت کشورهای عضو هستند و هویت

نقش آفرینی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف مورد ارزیابی قرار داد. ماهیت و موقعیت این اتحادیه، بسته به رهیافت تحلیلگر و معیارهایی که وی به کار می‌گیرد فرق می‌کند. از این رو برخی آن را سومین ابر قدرت و برخی دیگر بزرگ‌ترین کاغذی خوانده‌اند. برای ارزیابی اتحادیه اروپا تعریف نقشی که این سازمان باید در صحنه بین‌المللی ایفا کند لازم و ضروری است. به عبارت دقیق‌تر، آیا این اتحادیه باید نقش فعال‌تر و مستقل‌تری در نظام بین‌الملل و در تعیین سیاست‌های خود ایفا کند؟ در این راستا همچنین ضروری است ابزارهای مناسبی هم که برای تحقق چنین هدفی لازم است تعریف شود.

بطور کلی سه رویکرد نظری در مورد نقشی که اتحادیه اروپا می‌تواند یا باید در نظام بین‌الملل ایفا کند وجود دارد: دیدگاه «قدرت مدنی»، دیدگاه «قدرت نظامی» و دیدگاه سومی که آمیزه‌ای از این دو است. طرفداران دیدگاه «قدرت نظامی» معتقدند که اروپا به عنوان یک قدرت اقتصادی نیرومند با ارزشها و منافع مشترک، باید فعالانه در خدادادهای بین‌المللی شرکت جوید و به جای نشان دادن واکنش در برابر حوادث، سعی کند به آنها شکل دهد.

این عده بر این نظرند که اروپای غربی دیگر نمی‌تواند خود را از سیاست قدرت به دور نگهدارد و از تأثیرگذاری نمایان بر امور جهانی خودداری کند. بنابراین، به نظر آنها، علیرغم تظاهر به ابر قدرت بودن و صدور اعلامیه‌های دیپلماتیک، نقش آفرینی اتحادیه اروپا در حوزه روابط بین‌الملل رضایت‌بخش و موفقیت آمیز نبوده است. آنها ادعا می‌کنند که اتحادیه اروپا در شکل فعلی خود به علت اختلافات درونی و عدم برخورداری از نیروی نظامی و دفاعی شایسته، قادر به ایفای نقش مؤثری در سیاست بین‌الملل نیست و چنانچه این اتحادیه در صدد ایفای چنین نقشی در عرصه جهان باشد باید این دو کاستی را برطرف سازد.

حامیان دیدگاه «قدرت مدنی» بر خلاف دیدگاه قبلی ادعا می‌کنند که اروپا باید خود را از سیاست قدرت و رقابت‌های قدرتهای بزرگ دور نگاه دارد و در عوض، روی تحولات و پیشرفت‌های داخلی تکیه کند و از گیر شدن در مسائل بقیه جهان مگر در

رویکردی نظری به نقش آفرینی اتحادیه اروپا

دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی

دانشگاه علامه طباطبائی

مستقلی ندارد. بنابراین آنها فقط بصورت حاشیه‌ای بر سیاست بین‌الملل و امکان دستیابی به همکاری تأثیر می‌گذارند.^۸

بر اساس این اصول و مفروضات نو واقع‌گرایانه، «نقش آفرینی» اتحادیه اروپا متضمن تلاش کشورهای عضو در جهت تأثیر گذاری بر رفتار و اقدام دیگر بازیگران بین‌المللی در راستای سیاستهای مطلوب و اولویتهای خودشان می‌باشد.^۹ به عبارت دقیقتر، بازیگری اتحادیه اروپا، از این دیدگاه، به معنای نوعی تمایل و توانایی اروپایی به منظور مشارکت فعال در امور جهانی، شکل دادن به خدادهای بین‌المللی، حل و فصل بحرانهای بین‌المللی و کمک به صلح و امنیت جهانی از طریق به کارگیری همه ابزارها می‌باشد.^{۱۰} با فرض این که کشورهای بازیگران نظام بین‌الملل هستند، قابلیت‌های نظامی مهم‌ترین عامل در تعیین نتایج سیاست بین‌المللند، و اتحادیه اروپا از مجموع کشورهای مستقلی تشکیل یافته است و منعکس کننده منافع و ترجیحات آنهاست، نو واقع‌گرایان ضرورتاً نتیجه می‌گیرند که اتحادیه اروپا بازیگر مقتدر و فعالی نیست که قادر به شکل دهی امور بین‌المللی و نظم جهانی باشد.^{۱۱} از دیدگاه این نظریه (سیاست قدرت)، دو عامل نقش آفرینی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل محدود می‌کند. این دو عامل عبارتند از عدم انسجام و همبستگی داخلی یا وجود منافع ملی متباین، و فقدان مؤلفه‌های قدرت و ابزارهای سیاست خارجی.

نخستین عامل به دو طریق بازیگری اتحادیه اروپا را محدود می‌سازد. نخست، قید و بندهایی که به دلیل لزوم تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مشترک بر اساس اتفاق آراء و اجماع تحمیل می‌شود. قانون اجماع بدین معناست که هر اقدام مشترکی تنها در صورت تقارب منافع و حمایت همه کشورهای آن امکان‌پذیر خواهد بود. اما به علت ناهمگنی و تباین کشورهای مختلف در اختلاف درک آنها از منافع ملی، دستیابی به مواضع مشترک نامتحمّل است و بندرت اتفاق می‌افتد. نتیجتاً این منافع متباین و ناهمگنیها، توانایی اتحادیه اروپا برای ایفای نقش فعالی در جهان، نشان دادن واکنش مناسب در برابر امور جهانی، و شکل دادن به خدادهای بین‌المللی به نفع خودش محدود می‌کند. بنابراین، سرشت انفعالی اتحادیه اروپا و عدم کارایی آن در سیاست بین‌الملل تا حدی ناشی از

ناهمگنیها و عدم انسجام درونی است. در حقیقت، اتحادیه اروپا از درپیش گرفتن اقدامات واحد و اتخاذ مواضع مشترک ناتوان است مگر آنکه موفق شود دیدگاههای مختلف اعضا در مورد امور جهانی را به هم نزدیک و منافع متباین آنها را با هم سازگار کند. همانگونه که استنلی هافمن اظهار می‌دارد: «اندازه هر واحدی در مقایسه با انسجام و همبستگی (درونی) آن از اهمیت کمتری برخوردار است چرا که کارایی و تأثیر صرفاً تابع منابع مادی نیست. اگر واحد (بازیگر) به علت شکاف درونی و قید و بندها قادر به تبدیل این منابع به اقدام نشود، تنها کسی که از این ناتوانی سود می‌برد قبیای آن خواهند بود».^{۱۲}

بنابر این نظریه نو واقع‌گرایان ناتوانی اتحادیه اروپا در اتخاذ مواضع و اقدامات مشترک در حوزه سیاست خارجی را، دستکم تا حدی، ناشی از تباین کشورهای عضو که به دقت مراقب حفظ حاکمیت خود هستند، و تباین و گوناگونی منافع ملی آنها می‌داند.^{۱۳} به عبارت دیگر، در نتیجه اختلافات و شکاف میان کشورهای عضو، اتخاذ سیاستهای مشترک و بالاتر از آن دستیابی به وحدت کلمه در چارچوب اتحادیه اروپا نامتحمّل است. اتخاذ مواضع مشترک محدود به مواردی می‌شود که در باره آنها توافقات اجتماعی وجود داشته باشد. بنابر این مشکلات ذاتی که در زمینه هماهنگ‌سازی و سازگار نمودن منافع ملی متباین وجود دارد محدودیتها و قیود زیادی را به توانایی اتحادیه اروپا برای ایفای نقش فعال به صورت یک بازیگر منسجم در روابط بین‌الملل تحمیل می‌کند.^{۱۴}

بطور خلاصه، بی‌عملی یا انفعال اتحادیه اروپا تا حدی ناشی از مشکل دستیابی به اجماع و اتفاق آراء بین کشورهای عضو می‌باشد. اتحادیه اروپا تنها تا جایی قادر است فعالانه در صحنه بین‌المللی عمل کند و بر جریان حوادث بین‌المللی تأثیر بگذارد که ترجیحات ملی کشورهای عضو هماهنگ باشد و آنها احساس کنند که این اقدامات منافع ملیشان را تأمین می‌کند. در جایی که منافع مشترک و هماهنگی وجود ندارد دو تا موقعی که کشورهای عضو نگران «منافع نسبی» و امنیت خود هستند، چشم‌انداز سیاست خارجی مشترک و نقش آفرینی اتحادیه اروپا چندان فراخ نخواهد بود. اتحادیه اروپا تنها محفلی برای هماهنگ و همسو کردن سیاست خارجی و

● طرفداران دیدگاه «قدرت نظامی» معتقدند که اروپا به عنوان یک قدرت اقتصادی نیرومند با ارزشها و منافع مشترک، باید فعالانه در خدادهای بین‌المللی شرکت جوید و به جای واکنش نشان دادن در برابر حوادث، سعی کند به آنها شکل دهد.

نه تنها از نقش آفرینی مؤثر و فعال این اتحادیه در صحنه بین‌المللی جلوگیری می‌کند، بلکه باعث فروپاشی سیاستهای مشترک موجود نیز می‌شود. بر این اساس، آنها نتیجه می‌گیرند که چشم‌انداز چندانی برای ایجاد یک اتحادیه فعال و قدرتمند که قادر به تنظیم و هدایت سیاست خارجی مشترک اروپایی باشد و نقش مؤثر و موفقیت آمیزی در سیاست جهان ایفا کند، وجود دارد.

اما در ارتباط با ابزارهای سیاست خارجی، که نواقعیگرایان تصور می‌کنند نقش آفرینی اتحادیه اروپا را محدود می‌کند، آنها به فقدان یا ضعف قابلیت‌های این اتحادیه، بویژه قدرت نظامی و توانایی دفاعی آن اشاره می‌کنند. همانگونه که از نوشته‌های نواقعیگرایان استنباط می‌شود آنها هنوز قدرت و توانایی‌های ملی را اساسی‌ترین عوامل در سیاست بین‌المللی می‌دانند و نیروی نظامی را مهمترین ابزار سیاست خارجی به حساب می‌آورند. برای نمونه، کنث والتس، پدر نواقعیگرایی می‌گوید، کشورها در سیاست بین‌المللی «دستکم در صدد صیانت از خودند و حداکثر در پی استیلا و سیطره جهانی هستند».^{۱۸}

بنابراین نواقعیگرایان ادعا می‌کنند که توزیع قدرت در سطح نظام، تعیین‌کننده نتایج بین‌المللی است. در اینجا، قدرت به معنای قابلیت‌هایی است که صاحب قدرت می‌تواند از آنها برای تأثیر گذاری بر رفتارها، ایستارها، اعتقادات یا تمایل به عمل بازیگر دیگر استفاده کنند.^{۱۹} از این دیدگاه، قدرت در روابط بین‌المللی به صورت حاصل جمع صفر است، یعنی قدرت بیشتر برای یک کشور به مثابه قدرت کمتر برای کشور دیگر می‌باشد. فراتر از این، نظریه نواقعیگرایی فرض می‌کند که هر سیستم بین‌المللی دارای یک ساختار قدرت و احداست. به دنبال این فرض، نواقعیگرایان خاطر نشان می‌کنند که قابلیت‌ها و منابع قدرت همجنس و قابل تعویض می‌باشند. از قدرت و قابلیت‌هایی توان بطرز مؤثری برای دستیابی به موضوعات مختلف بدون از دست دادن کارایی استفاده کرد. قدرت در سیاست مانند پول در اقتصاد است.^{۲۰}

بدر نظر گرفتن ساختار واحد نظام بین‌المللی و توزیع قدرت به عنوان عامل تعیین‌کننده منافع ملی کشورها، نواقعیگرایی فرض می‌کند که نیروی

اقدامات کشورهای عضو خواهد بود و اقدامات و سیاستهای مشترک در قالب اتحادیه اروپا بصورت کوچکترین مخرج مشترک منافع ملی رقیب، متباین و متعارض اعضا باقی خواهد ماند.

ثانیاً، شکاف موجود میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا، با فراهم ساختن موجبات از هم گسیختگی سیاستها و اقدامات مشترک، نقش آفرینی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل را محدود می‌کند. نواقعیگرایان با فرض اینکه منافع ملی، حوزه و دامنه اقدامات مشترک را تعیین می‌کند، کشورها عمده‌ترین بازیگران در فرایند تصمیم‌گیری اتحادیه اروپا هستند و منافع هماهنگ مهمترین شرط اقدامات دستجمعی است ادعا می‌کنند که به احتمال قوی کشورها از اتخاذ مواضع مشترک سر باز زده و بطور یکجانبه عمل می‌کنند. به عبارت دیگر تناقض لاینحلی بین تعقیب منافع ملی بوسیله دولت‌های عضو و نقشی که اتحادیه اروپا باید در نظام بین‌المللی بازی کند وجود دارد. بطور دقیقتر، از آنجا که کشورهای عضو برای تعیین درجه و سطح بازیگری اتحادیه اروپا به تحلیل سودها و هزینه‌ها دست می‌زنند تنها تا جایی از سیاست‌های اتحادیه پیروی می‌کنند که هزینه‌های آن کمتر از منافع بالقوه‌اش باشد. برعکس، وقتی به نظر رسد که هزینه به انجام رساندن سیاستهای اتحادیه اروپا بالاتر از سود آن بر حسب منافع ملی است، دولت‌های ملی از سیاستهای فردی خود تبعیت می‌کنند.^{۱۵}

فراتر از همه، این کشورهای عضو هستند که بر پایه دیدگاههایی که در مورد درجه سازگاری منافع ملی خودشان با سیاستهای اتحادیه دارند ایستارهای خود را نسبت به اتحادیه اروپا تعیین می‌کنند. بدین ترتیب، کشورهای عضو هنگامی از سیاستهای اتحادیه اروپا پیروی می‌کنند که بیشترین نفع را برای آنها داشته باشد. اگر سازگاری میان منافع ملی کشورها و سیاستهای اتحادیه اروپا وجود داشته باشد، کشورهای شرکت‌کننده از اقدامات و مواضع مشترک سر باز زده و بطور فردی عمل می‌کنند.^{۱۶} به عبارت دیگر، وقتی میان سیاستهای مشترک و حوزه منافع ملی واقعی برخوردی باشد بی‌گمان به‌دومی اولویت داده و مقدم داشته می‌شود.^{۱۷}

بطور خلاصه، نواقعیگرایان اظهار می‌دارند که منافع متباین و گوناگون کشورهای عضو اتحادیه اروپا

● حامیان دیدگاه «قدرت مدنی» ادعا می‌کنند که اروپا باید خود را از سیاست قدرت و رقابت‌های قدرتهای بزرگ دور نگه دارد و در عوض، روی تحولات و پیشرفتهای داخلی خود تکیه کند.

نظامی مهمترین ابزاری است که هر بازیگر برای دستیابی به اهداف مطلوبش در دست دارد. به عبارت دقیقتر، نیروی نظامی مهمترین وسیله برای تأثیر گذاری بر نتایج بین المللی و دستیابی به اهداف خارجی است. چون در نظام بین الملل هیچگونه فرایند استوار و قابل اعتمادی برای آشتی دادن تضاد منافع که بناچار بین واحدهای مشابه در وضعیت بی نظم بروز می کند، وجود ندارد.^{۲۱} بنابراین از نقطه نظر نو واقع گرایی، نقش آفرینی بازیگران بین المللی به مقدار زیادی تابع حجم نیروی نظامی آنهاست. در این چارچوب، قدرت و نفوذ ابزار اساسی سیاست خارجی است. هیچ بازیگر سیاسی که دارای اهداف خارجی و در صدد دستیابی به آنهاست قادر به متحقق ساختن خواسته خود نیست مگر این که از درجه ای از قدرت و نفوذ برخوردار باشد.^{۲۲}

به دیگر سخن، از نظر نو واقع گرایی، قدرت نظامی و دفاعی نقش کلیدی در بازیگری اتحادیه اروپا در نظام بین الملل دارد. با توجه به اهمیت نیروی نظامی در روابط بین الملل، نو واقع گرایی ادعا می کند که اگر اتحادیه اروپا قابلیت و قدرت نظامی مستقلی برای دفاع از خود و توانایی نقل و انتقال نیروی نظامی به خارج از مرزهای خود نداشته باشد، نقش آفرینی اش محدود و ناقص باقی خواهد ماند. از سوی دیگر، در صورتی که اتحادیه اروپا از قابلیت و توانایی نظامی مستقل برخوردار شود، قادر به ایفای نقش فعالی مشابه سایر بازیگران بین المللی خواهد بود.^{۲۳}

از این دیدگاه، اتحادیه اروپا بازیگر فعال و مؤثری چون دیگر بازیگران مهم بین المللی نیست چرا که این نهاد فاقد یک سیستم دفاعی و امنیتی یا بازیگر قوی برای تأثیر گذاری بر رفتار و کنش دیگر بازیگران بین المللی می باشد.^{۲۴} در حقیقت اتحادیه اروپا فاقد یک سازمان نظامی است که قادر به تبدیل سیاستهای آن به قدرت و نفوذ قابل استفاده باشد.^{۲۵} بطور خلاصه، دو مین عاملی که نو واقع گرایی تصور می کنند نقش آفرینی اتحادیه اروپا محدود می کند عدم بر خور داری آن از قابلیت و قدرت نظامی مستقل برای دفاع از منافع خود و تأثیر گذاری بر دیگر بازیگران بین المللی در راستای اهدافش می باشد. نو واقع گرایی ادعا می کنند که حوادث امنیتی

مختلفی که در سالهای اخیر رخ داده روشن کرده است که مواضع مشترک و دیپلماسی اعلانی به تنهایی برای تأثیر گذاری بر سایر بازیگران بین المللی کافی نیست. آنها می گویند سیاست خارجی اروپایی که صرفاً بر ابزار غیر نظامی تکیه کند و از قدرت نظامی که کشورهای عضو آن در اختیار دارند استفاده نکند فقط تأثیر محدودی بر بقیه جهان دارد.^{۲۶} بنابراین، اگر اتحادیه اروپا خواهان ایفای نقش فعال و مؤثری در صحنه بین المللی و شکل دهی وقایع و حوادث جهان در راستای منافع خود می باشد، نیازمند ایجاد یک قدرت دفاعی مستقل است. فراتر از این، اگر اعضای اتحادیه اروپا می بایند در موضوعات مهم بین المللی جدی گرفته شوند و نفوذ بین المللی نسبی اعمال کنند، باید حداکثر تلاش خود را برای ایجاد قدرت نظامی مبنیول دارند؛ بویژه به درجه ای از قدرت دست یابند که دستکم مشابه و همسان ابر قدرتهای معاصر باشد.^{۲۷} به هر حال، چنین قدرت نظامی باید به صورت یک پیمان امنیتی باشد که خود دولتهای ملی عضو آن را کنترل و اداره کنند و نه یک قدرت فراملی. به نظر آنها، فراملی گرایی در حوزه های کلیدی امنیت و دفاع کارایی ندارد.

بطور خلاصه، از دیدگاه نو واقع گرایی، کاملاً واضح است که نقش آفرینی اتحادیه اروپا در جامعه بین المللی با محدودیتها و مشکلات اساسی روبروست و تنها تا اندازه ای تحقق یافته است. منافع ملی متضاد و فقدان توانایی دفاعی، مخصوصاً از نقش آفرینی اتحادیه اروپا به صورت یک بازیگر بین المللی فعال جلوگیری کرده است. اتحادیه اروپا یک بازیگر انفعالی و ناتوان باقی خواهد ماند که فقط به صورت حاشیه ای بر جریان حوادث بین المللی تأثیر می گذارد مگر اینکه از یک نیروی نظامی مستقل و خود مختار برخوردار شود.

موضوع نو واقع گرایی در قبال بازیگری اتحادیه اروپا می توان در قالب فرضیه زیر خلاصه کرد:

الف) منافع ملی متباین و محدودیتهایی که موجب فقدان قابلیت دفاعی می شود میزان بازیگری اتحادیه اروپا را محدود می کند؛

ب) از آنجا که قدرت نظامی هنوز یک عامل مهم و مؤثر در تعیین نتایج بین المللی است اعضای اتحادیه اروپا دست به ایجاد یک نیروی دفاعی مشترک به صورت همکاری بین دولتی خواهند زد.

● نولیسرها ادعا می کنند
نقشی که اتحادیه اروپا باید
یا می تواند در نظام
بین الملل ایفا کند به
ساختار سیاسی آن، میزان
نهادینگی آن، و حوزه
موضوعی مربوط بستگی
دارد و در غالب موارد این
اتحادیه باید به صورت
بازیگری سیاسی - اقتصادی
به ایفای نقش پردازد.

۲- نوکار کردگرایی

نظریه نوکار کردگرایی در حقیقت در صدد عرضه راه حل جدیدی برای مسئله و مشکل خشونت بین المللی است و هدف اصلی آن ارائه انگاشتهایی است در مورد اینکه تا چه اندازه گروهی از کشورهای مستقل در نظام بین الملل داوطلبانه تصمیم گیری مشترک و حل مشکلات به صورت دستجمعی را پذیرا می شوند.^{۲۸} همانگونه که هاس خاطر نشان می کند، این نظریه به «وظایف، دادوستدها، ادراکات و فراگیری و نه به حاکمیت، قابلیت های نظامی و موازنه قوا اهمیت می دهد. این نظریه دوگانگی رفتار بازیگران به صورت رفتار های سیاسی و الاو کار کردی سفلی را رد می کند. این رویکرد به همه نگرانی های بازیگران تا جایی که این دلمشغولیها بتواند برای طراحی و زمینه سازی یک فرایند انطباق و فراگیری عاری از زور و اجبار مورد استفاده قرار گیرد توجه می کند.^{۲۹} اساسی ترین تز نوکار کردگرایی این اندیشه است که سطوح مختلف تماس های اقتصادی و اجتماعی بین حکومتها به تنهایی می تواند تغییرات سیاسی مهمی ایجاد کند. این دادوستدهای میان حکومتی می تواند اثرات بی نظمی بین المللی را تخفیف دهد و نهایتاً باعث فرسایش حاکمیت کشور-ملتها شود. این دادوستدها هم چنین می تواند باعث تنزل سیاست قدرت ذاتی نظام بین الملل شود بر تری و برجستگی موضوعات امنیتی و مطلوبیت قدرت نظامی در روابط بین الملل را کاهش دهد.

بنابر این نظریه پردازان نوکار کردگر اساساً به همگرایی به عنوان یک روش صلح جو یانه و غیر خشونت آمیز برای حل و فصل منازعات در سطح بین المللی می نگرند. آنها فرض می کنند که فرایند همگرایی منطقه ای تأثیر بسزایی بر سیاست جهانی دارد، به گونه ای که باعث دگرگونی هر دو نظام همگرا و بین الملل می شود. ترتیبات انضمامی نه تنها روابط مناقشه آمیز میان برآمدهای رقیب در سیاست بین الملل را دگرگون می کند بلکه موجب تغییر سرشت و ماهیت روابط بین الملل نیز می شود.^{۳۰} به نظر آنها همگرایی بین المللی منجر به ایجاد یک جامعه سیاسی خواهد شد یعنی جایی که اعضای آن منازعاتشان را بدون توسل به نیروی نظامی حل می کنند. این امر به این علت امکان پذیر می باشد که

● از دیدگاه نوواقعگرایان دو عامل نقش آفرینی اتحادیه اروپا را در نظام بین المللی محدود می سازد: عدم انسجام و همبستگی داخلی یا وجود منافع ملی متباین، و فقدان مؤلفه های قدرت و ابزارهای سیاست خارجی.

چنین نظام بین الملل همگرایی از یک اقتدار مرکزی برخوردار است که دارای حق انحصاری مشروع برای اعمال اقتدار و قدرت بر کشورهای متحد می باشد.^{۳۲}

این استراتژی نوکار کردگرایی برای ایجاد صلح و حل مناقشات بر اساس تعریف متفاوتی است که این نظریه از سیاست ارائه می دهد. در نظام بین الملل معاصر سیاست منعکس کننده اجماعی کلی در مورد شرایط مطلوب و تمایل برای حفظ و توسعه جامعه صنعتی است. برخلاف نوواقعگرایی که بر تمایز میان سیاست والا و سیاست سفلی و بر سلسله مراتب موضوعات پافشاری می کند نظریه نوکار کردگرایی موضوعات سیاسی و اقتصادی را یا به هم پیوسته می داند یا مسائل اقتصادی را به عنوان موضوعات سیاست والا تلقی می کند. بنابراین، نوکار کردگرها ادعا می کنند که ظهور فراملی گرایی و همگرایی بیانگر تفوق سیاست سفلی بر سیاست والا می باشد. تفوق مسائل اقتصادی و رفاهی بر موضوعات نظامی و ناسیونالیستی مورد استفاده قرار می گیرد تا تفنگ را تابع کره، برهان را مافوق تعصب، و تقاضاهای مهیج را مطیع مذاکرات سازند.^{۳۳}

نوکار کردگرها در حقیقت پیشنهاد می کنند که در جوامع مدرن، تکثرگر و صنعتی معاصر، کامیابی و خوب زیستن مهمترین منافع عمومی است و نتیجتاً، سیاست نیز منعکس کننده همین واقعیت است. بنابراین همانطور که هاس خاطر نشان می کند دیگر یک کارکرد سیاسی جدای از اقتصاد، رفاه یا آموزش در صدر اهداف سیاست خارجی و دفاعی قرار ندارد.^{۳۴} در نتیجه آنها اظهار می دارند که کشورهای مدرن اساساً به موضوعات اقتصادی و اجتماعی اهمیت می دهند تا مسائل امنیتی و قدرت. دولتهای ملی در صدد ارتقاء کامیابی و وضعیت مطلوب اقتصادی شهر و نشان هستند. رفاه مادی بالاترین منفعت حکومتهای ملی است و تصمیم گیرندگان ملی، کامیابی و رفاه مردمشان را بالاتر از همه موضوعات از جمله امنیت قرار می دهند. این امر بویژه در باره دموکراسیهای پیشرفته صادق است که در آنها هرآن برای تأمین وضع مطلوب اقتصادی مردمشان تحت فشار قرار دارند.^{۳۵}

بنابراین نوکار کردگرایی این مفروضه نوواقعگرایی را که مشغله ذهنی کشورهاستیز و

رقابت است. مردمی کند؛ چون در مکتب کار کردگرایی وجود هیچگونه وضع طبیعی فرض نمی شود.^{۳۶} افزایش دادوستدها و تماسهای اجتماعی و اقتصادی بین دولتی، کشورها را برای دستیابی به رفاه و اهداف عملی چون رشد اقتصادی، اشتغال کامل، آموزش و ثبات پولی بطور فزاینده‌ای وابسته به یکدیگر می کند.^{۳۷} پس هر کشور ضرورتاً دیگر کشورها را به صورت دشمنانی که امنیتش را تهدید می کنند، نمی نگرد، بلکه آنها را همچون شرکایی می بیند که برای ارتقاء وضع مطلوب اقتصادی و اجتماعی شهر و نداشتن به آنها نیاز دارد.^{۳۸} نوکار کردگراها ادعا می کنند که برای کشورهای همگرا، مانند کشورهای اروپای غربی، دیگر مسئله مقدار کمی که به هر یک از آنها می رسد نیست بلکه مجادله بر سر افزایش اندازه کل کیک می باشد.^{۳۹}

با توجه به تغییر اساسی و بنیادی ماهیت سیاست بین الملل، نوکار کردگراها ادعا می کنند که قوه قهریه و کاربرد زور برای دستیابی به صلح و نظم جهانی اهمیت خود را از دست داده است. این بدان علت است که حکومتها انگیزه کمتری برای افزایش حداکثر قدرتشان به صورت قابلیت‌های نظامی دارند. قدرت نظامی به عنوان هدف غایی، دیگر تنها منافع کشورهای مدرن نیست. فراتر از این، در نتیجه تماسهای متنوع در سطح سیاست سفلی بین کشورها، آنها درک می کنند که قادرند تقاضاهای رفاهی فزاینده خود را بدون توسل به زور و خشونت برآورده سازند. همچنین آنها می آموزند که مناقشات و منازعات بین المللی را می توان از طریق ابزارهای مسالمت آمیز مهار و حل و فصل کرد. به اعتقاد نوکار کردگرایان صلح داخلی و خارجی بدون توسل به زور و قوه قهریه قابل دستیابی است.^{۴۰}

این برداشت از سیاست، چالشی جدی با نوواقعگرایی است که تأکید می کند قوه قهریه و موازنه قوا مهمترین و اصلی ترین تکنیکها و ابزارها برای حل و فصل مناقشات است. نظریه نوکارکردگرایان مفروضه را که احتمال و امکان دستیابی به صلح بین المللی بستگی به محاسبات قدرت نظامی و موازنه قوا دارد رد می کند. در عوض فرض می کند که صلح و نظم جهانی اساساً تابع ملاحظات اجتماعی و اقتصادی بین الملل می باشد. برخلاف نوواقعگرایی، در دیدگاه نوکارکردگرایی، شراکت،

احسان و نیکوکاری و تهدید بر حسب اقتصاد و رفاه درک و ارزیابی می شود و نه بر حسب قدرت نظامی.^{۴۱} بنابراین، کلید دستیابی به صلح جهانی، ایجاد و تأسیس نظام اقتصادی همگرای بین المللی است که رفاه و کامیابی همگان را فراهم کند. وقتی کشورها ویژگیهای معین حاکمیت را از دست می دهند، به روشها و ابزارهای جدیدی برای حل و فصل مناقشات بین المللی بر اساس اجماع و اتفاق نظری که درباره منازعات در دست می یابند.^{۴۲}

بطور خلاصه، وقتی سرشت و ماهیت سیاست بین الملل تغییر کرد موضوعات رفاهی و اقتصادی به صورت موضوعات سیاست والا در می آید. همزمان موضوعات امنیتی و نظامی ضرورت کمتری می یابد و تدریجاً به کارگیری زور اهمیت خود را در امور بین الملل از دست می دهد. سرانجام چون حکومتها بیشتر نگران اقتصادند و نه امنیت و سیاست قدرت، کاربرد زور و موازنه قوا کارایی خود را به عنوان روش مناسب برای حل و فصل اختلافات و مناقشات بین المللی از دست می دهد. نوکار کردگراها ادعا می کنند که در یک نظام بین المللی شدیداً وابسته به هم، نیروی نظامی دیگر ضرورتاً مفیدترین ابزار سیاسی نخواهد بود و وسایل غیر نظامی دیگر در این امر مؤثرتر خواهد بود. بدین ترتیب نوکارکردگراها قدرت و نیروی نظامی را به صورت جنبه‌های رو به زوال روابط بین الملل تلقی می کنند و تفسیری ایدئالیستی و آرمانی از سیاست بین الملل ارائه می دهند.

این تفسیر از روابط بین الملل و این ارزیابی از سیاست بین الملل پیامدهای مهمی برای نقش آفرینی اتحادیه اروپا دارد. به علت تغییر ماهیت مناقشات بین المللی و تکنیکها و ابزارهای حل و فصل منازعات، نقشی هم که یک بازیگر بین المللی، از جمله اتحادیه اروپا، باید در صحنه سیاست بین الملل ایفا کند تغییر خواهد کرد. تفسیر نوکارکردگراها از روابط بین الملل و نقشی که یک بازیگر باید می تواند در جهان ایفا کند متضمن این است که اتحادیه اروپا باید به صورت یک «قدرت مدنی» در صحنه بین المللی به ایفای نقش بپردازد. مکتب فکری نوکارکردگرا، اتحادیه اروپا را در یک نظام بین المللی شدیداً وابسته به هم قرار می دهد که در آن موضوعات سیاست سفلی و اهداف کاربردی مانند

● استنلی هافمن: اندازه هر واحدی در مقایسه با انسجام و همبستگی درونی آن اهمیت کمتری دارد چرا که کارایی و تأثیرگذاری صرفاً تابع منابع مادی نیست. اگر واحد بازیگر به علت شکاف درونی و قید و بندها قادر به تبدیل این منابع به اقدام نشود تنها رقبا پیش سود خواهند برد.

تجارت، اشتغال کامل، آموزش، ثبات پولی، سرمایه و فن آوری برای صنایع، جایگزین مسائل سیاست والای نظامی-امنیتی و قدرت به عنوان بالاترین اولویتهای کشورها شده است.^{۴۳}

در نتیجه، نقش آفرینی بین المللی اتحادیه اروپا از نظر ماهوی و ابزاری از نوع نو واقعگرایانه آن فرق می کند. برخلاف نو واقعگرایی که اتحادیه اروپا را مجمع کشورهای دارای حاکمیت و استقلالی می داند که باید به صورت یک قدرت نظامی عمل کند، طبق نظریه نو کار کردگرایی، اتحادیه اروپا یک نهاد فراملی است که جایگاه و شکل غیر نظامی دارد. به عبارت دیگر، برخلاف نو واقعگرایی که تصورش از اتحادیه یک کنفدراسیون مستقل اروپایی با توانایی نظامی است، نو کار کردگرایی، اتحادیه اروپا را یک نهاد فراملی واحد می داند که به صورت یک «قدرت مدنی» در صحنه بین المللی ایفای نقش می کند. در دیدگاه نو کار کردگرایی، اتحادیه اروپا به عنوان نهادی که کشورهای عضو آن سعی دارند در چارچوب آن منابع و قابلیت های غیر نظامی شان را با هم ترکیب کنند، تنها قادر است به ایفای نقش غیر نظامی در جهان سیاست بپردازد.^{۴۴}

بطور خلاصه، اگر چه نو کار کردگرایی معتقد است که در حوزه سیاست امنیتی و خارجی، همگرایی بیشتری صورت خواهد گرفت اما این نظریه برای دستیابی به صلح و حل و فصل مناقشات، صراحتاً یک نقش غیر نظامی را برای اتحادیه اروپا در جهان پیشنهاد می کند. به عبارت دیگر، اگر چه فرایند همگرایی در اروپا تدریجاً موضوعات سیاست والا مانند سیاست خارجی، امنیت و دفاع را در بر خواهد گرفت اما این امر به هیچ وجه به معنای تجویز ایفای نقش نظامی برای اتحادیه اروپا نیست. از این نقطه نظر، اتحادیه اروپا در نظام بین الملل معاصر نقشی غیر نظامی دارد و به ایفای آن ادامه خواهد داد. اتحادیه اروپا با نفوذ و قدرت خود از طریق ابزار و وسایل غیر نظامی مانند تجارت و دیپلماسی به جای قدرت نظامی سنتی اعمال می کند.

اتحادیه اروپا به عنوان یک «قدرت مدنی» یک بازیگر بین المللی محسوب می شود که علیرغم فقدان توانایی و بازوی دفاعی، قادر است به کمک وسایل اقتصادی، دیپلماتیک و حقوقی بر رفتار و عملکرد دیگر بازیگران بین المللی تأثیر بگذارد.

رهیافت «قدرت مدنی» که نظریه نو کار کردگرایی برای توضیح نقش آفرینی اتحادیه اروپا به کار می گیرد بر اساس تفاسیر نظری و تصاعدی روابط بین الملل استوار است. این مدل صریحاً سیاست قدرت را رد می کند و دلالت ضمنی بر دگرگونی و تغییر نظام بین الملل دارد. مفهوم «قدرت مدنی» در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی بوسیله اقتصاددانان وارد حوزه مطالعات اتحادیه اروپا شد.^{۴۵} همانگونه که فرانسواز دوکن (Francoise Duchene) یکی از شارحان مکتب «قدرت مدنی» اظهار می دارد:

«جامعه اقتصادی اروپا به عنوان یک گروه غیر نظامی از کشورها که بیشتر با یک قدرت اقتصادی مناسب دارد و کم تر روی نیروی نظامی تکیه می کند قادر است روابط میان کشورها، از جمله روابط بین کشورهای عضو و روابط میان این کشورها و کشورهای خارج از اروپا، را اداره کند. این امر به معنای ایجاد احساس مسئولیت نسبت به مسائل بین المللی و ساختارهای سیاست قرار دادی- که در گذشته مخصوص سیاست داخلی بود- در سطح روابط بین الملل می باشد.»^{۴۶}

جوهر مفهوم «قدرت مدنی» این است که فقدان قدرت نظامی دیگر برای اعمال نفوذ و ایفای نقش بین المللی مؤثر یک نقیصه و ضعف به حساب نمی آید. این بدان علت است که قدرت نظامی و زور دیگر مؤثرترین ابزار نفوذ در نظام بین الملل نیست چون وسایل و ابزار غیر نظامی مفیدتر و کارا تر می باشند. فراتر از این، به کارگیری زور توسط ابرقدرتها و مداخلات نظامی شان در کشورهای دیگر همواره قرین موفقیت نبوده است. در حالی که، برعکس، اعمال قدرت مدنی همیشه نقش مهمی در روابط بین الملل ایفا کرده است.^{۴۷}

نتیجتاً، بر اساس اعتقاد لیبرالیزم کلاسیک که تکنیکهای غیر قهر آمیز مانند مذاکره و اقناع را همواره بهترین راه حل و فصل اختلافات و مناقشات می داند، مدل «قدرت مدنی» اهرمهای دیگری غیر از زور و قدرت نظامی را پیشنهاد می کند. ابزار و عوامل مدنی مانند قدرت اقتصادی، جایگاه در تجارت جهانی و تأثیرات فرهنگی همگی نقش بسیار مهمی در نظام بین الملل بازی می کنند. ادعای می شود که قدرت باید از نیروی نظامی تمیز داده شود، چه یک بازیگر بین المللی می تواند از طریق اعمال غیر قهر آمیز

● در جایی که منافع مشترک و هماهنگی وجود ندارد و تا موقعی که کشورهای عضو نگران «منافع نسبی» و امنیت خود هستند چشم انداز سیاست خارجی مشترک و نقش آفرینی اتحادیه اروپا چندان فراخ نخواهد بود.

در ارتباط با اتحادیه اروپا، اصطلاح «قدرت مدنی» به معنای پیشرفت‌های داخلی اتحادیه است به گونه‌ای که این اتحادیه اولین بخش مهم جهان است که در آن فرآیند طولانی جنگ و خشونت کنار گذاشته شده و سعی گردیده است با اتکاء به ابزار غیر نظامی بر رفتار سایر بازیگران تأثیر بگذارد. این مرکز جدید قدرت مدنی می‌تواند به صورت مدلی برای سایر گروه‌های منطقه‌ای در آید که در آنها کار بر دوزر، تهدید نظامی و اجبار جایگاهی نداشته باشد. در زمینه نقش بین‌المللی اتحادیه اروپا این مدل به معنای عدم به کارگیری نیروی نظامی و زور در صحنه جهانی است. به کارگیری نیروی نظامی برای تعقیب و دفاع از منافع «خارج از منطقه» بی‌فایده خواهد بود چه «امروزه حتی سیاست‌های امنیتی بر قدرت‌ها، برای شکل‌دهی روابط بین‌الملل، اغلب در حوزه‌هایی صورت می‌گیرد که به نظر می‌رسد کمتر با امنیت ارتباط دارد». تأکید باین روی‌اشکال مختلف و متعددی از فعالیت جمعی و تماس‌های بین گروهی باشد.^{۴۹}

بافرض این که نظام بین‌الملل معاصر شدیداً به هم وابسته است، اینکه زور فیزیکی مطلوبیت خود را به عنوان مؤثرترین ابزار سیاست خارجی از دست داده و اینکه ابزارهای غیر نظامی و مدنی اهرم‌های نفوذ در جهان سیاست هستند، طرفداران و حامیان «قدرت مدنی» اظهار می‌دارند که اتحادیه اروپا قادر به ایفای نقش مهم و مؤثری در روابط بین‌الملل می‌باشد. به نظر آنان هنگامی که نظام بین‌الملل معاصر همکاری‌های غیر قهرآمیز منطقه‌ای، ادغام سیاست والا و سفلی و جنبه‌های اقتصادی امنیت ملی و بین‌المللی را امکان‌پذیر می‌سازد، اتحادیه اروپا قادر به شکل‌دهی رخداد‌های بین‌المللی، تأثیرگذاری بر رفتار سایر بازیگران و دفاع از منافعش از طریق توانایی‌های اقتصادی و فرهنگی بدون توسل به اجبار و کاربرد نیروی نظامی می‌باشد.^{۵۰} به عبارت دقیقتر آنها ادعای می‌کنند، چون موضوعات اقتصادی و موضوعات سیاست و الادغام شده مذاکرات بین‌دولتی به صورت ابزار مؤثر و موفق در روابط بین‌الملل درآمده است، اتحادیه اروپا قادر به ایفای نقش فعال و موفقی در سیاست بین‌الملل می‌باشد. اتحادیه اروپا می‌تواند از توانایی‌های اقتصادی‌اش به

عنوان بزرگترین بلوک اقتصادی جهان جهت تأثیرگذاری بر امور خارجی و شکل‌دهی حوادث بین‌المللی استفاده کند.^{۵۱}

به طور خلاصه، مفهوم اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر «قدرت مدنی» بیانگر این امر است که در نتیجه پویسهای همگرا ایانه داخلی اتحادیه اروپا، دگرگونی سیاست بین‌المللی و اهمیت رو به رشد قدرت اقتصادی در روابط بین‌الملل، اتحادیه اروپا می‌تواند نقش مهمی در سیاست جهانی ایفا کند. اتحادیه اروپا چه بتواند قابلیت نظامی به دست آورد چه نتواند، قادر است بر رفتار سایر بازیگران بین‌المللی و جریان حوادث جهانی از طریق ابزار خالص مدنی تأثیر بگذارد. این ارزیابی از نقش آفرینی اتحادیه اروپا در تضاد دیدگاه نو واقع‌گرایی، است. همان‌طور که ذکر شد نو واقع‌گرایی، قدرت نظامی را مهمترین و مؤثرترین ابزاری می‌داند که یک بازیگر به وسیله آن می‌تواند نفوذ خود را در صحنه بین‌المللی اعمال کند. نظریه نو واقع‌گرایی فرض می‌کند که اتحادیه اروپا قادر به ایفای نقش فعال و مؤثری در سیاست بین‌الملل نیست مگر اینکه از قابلیت نظامی مستقلی برخوردار باشد. اساسی‌ترین ضعف اتحادیه اروپا از نظر نو واقع‌گرایی فقدان یک قدرت نظامی مؤثر است. از ارزیابی نو کارکردگرایی در باره نقش آفرینی اتحادیه اروپا فرضیه ذیل را می‌توان استنتاج کرد: اتحادیه اروپا یک قدرت مدنی است، که به دلیل دگرگونی سیاست بین‌الملل، قادر است به وسیله ابزارهای خالص مدنی و غیر نظامی نقش فعال و مؤثری در نظام بین‌الملل ایفا کند.

۳- نهادگرایی نولیبرال

برای تحلیل نقش آفرینی اتحادیه اروپا از دیدگاه نولیبرالیسم لازم است بین دو بُعد داخلی و خارجی نقشی که یک سازمان فراملی می‌تواند در نظام بین‌الملل ایفا کند، تمیز قائل شویم. نقش داخلی نهادهای بین‌المللی به معنای تأثیرگذاری آنها بر رفتار و اقدامات کشورهای عضو در جهت تسهیل هماهنگی سیاسی بین آنهاست. نولیبرال‌ها در تحلیل نفوذ و تأثیر یک نهاد فراملی یا بین‌المللی در حقیقت به این کارکرد نهادها توجه دارند. بنابر این نولیبرال‌ها نهاد فراملی را به عنوان یک بازیگر «کارکردی منفعل»، می‌دانند که در ارتباط با کارکردی که به آن محول شده

● تناقض لاینحلی بین تعقیب منافع ملی بوسیله دولت‌های عضو و نقشی که اتحادیه اروپا باید در نظام بین‌الملل بازی کند وجود دارد. وقتی میان سیاست‌های مشترک و حوزه منافع ملی واقعی برخوردی باشد کشورها بی‌گمان به دو می‌اولویت می‌دهند.

تعریف می‌شود.^{۵۲} بی‌شک این کار کرد مهمی است که نهادهای فراملی و بین‌المللی برای کشورهای عضو خود انجام می‌دهند و مستقیماً بر نقش آفرینی نهادها و سازمانهای فراملی و بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. چون همانگونه که هنگام بررسی نظریه نو واقعگرایی در مورد نقش آفرینی اتحادیه اروپا توضیح دادیم، درجه و میزان انسجام و همبستگی داخلی هر بازیگر اعم از سازمان یا کشور قویاً بر نقش آفرینی آن تأثیر می‌گذارد.

یکی از مفروضات محوری نهادگرایی نولیبرال این است که نهادهای فراملی در سیاست بین‌الملل نقش مؤثری دارند، به این ترتیب که این سازمانها باعث ارتقاء سطح همکاری بین کشورهای از طریق رفع مشکلات «اقدام دسته جمعی»، «شکست بازار» و کاهش هزینه‌های دادوستد می‌شوند.^{۵۳} این فرض پیامدهای مهمی برای نقش آفرینی اتحادیه اروپا دارد. در کمترین سطح این فرض بیانگر آن است که اتحادیه اروپا در صحنه بین‌المللی می‌تواند وحدت کلمه و رویه داشته باشد چرا که نهادهای اتحادیه اروپا دستیابی به تصمیمات مشترک و اقدامات جمعی را تسهیل می‌کنند. بنابر این، برخلاف نو واقعگرایی که تصور می‌کند منافع ملی متضاد موجب شکافها و اختلافات درونی می‌شود و از این طریق مانع دستیابی به اقدامات جمعی که اساس و زمینه نقش آفرینی اتحادیه اروپا است می‌گردد، نو واقعگرایی اظهار می‌دارد که منافع متباین کشورهای عضو جلوی وحدت کلمه و اقدام جمعی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل را نمی‌گیرد. نتیجتاً، نولیبرالها ادعا می‌کنند که اتحادیه اروپا به علت انسجام و همبستگی درونیش می‌تواند به صورت یک بازیگر فعال نقش مؤثری ایفا کند. به هر حال، نظریه نولیبرالیزم در باره شرایط و موافقی که کشورهای عضو منافع مشترک ندارند مبهم و گنگ است. این نظریه توضیح نمی‌دهد که وقتی در مورد منافع مشترک بین کشورهای عضو اجماع و اتفاق نظر وجود ندارد چگونه سازمانها و نهادهای بین‌المللی و فراملی بر رفتار و اقدام کشورهای عضو تأثیر می‌گذارد. همچنین این نظریه در توضیح وضعیتهایی که بین منافع ملی و منافع مشترک تضاد و تناقض وجود دارد در صریح و روشن نیست.

در ارتباط با بُعد دوم، یعنی کارایی و نقش خارجی اتحادیه اروپا نیز نولیبرالیزم مفروضات صریحی

ندارد. با این حال امکان استنتاج فرضیه‌هایی از مفروضات نولیبرالیزم در مورد نقشی که اتحادیه اروپا باید در صحنه بین‌المللی ایفا کند وجود دارد. تبیین نقش آفرینی اتحادیه اروپا از دیدگاه نولیبرالیزم مستلزم توضیح نقشی است که اتحادیه اروپا باید یا می‌تواند در سیاست بین‌الملل ایفا کند. فراتر از این، باید توضیح داد که این نقش چگونه قابل اجراست و به چه نوع ابزارهایی نیاز دارد.

در مورد نقش آفرینی یک بازیگر بین‌المللی، نولیبرالیزم از حیث اهمیت نسبی امنیت نظامی، نقش نیروی نظامی در سیاست بین‌الملل و قابلیت تعویض منابع قدرت در میان حوزه‌های موضوعی مختلف با نو واقعگرایی تضاد دارد و آن را به چالش می‌طلبد.^{۵۴} این نظریه برخلاف نو واقعگرایی، بین شرایط ساختاری متفاوت در نظام بین‌الملل تمایز قائل است و اظهار می‌دارد که شرایط مختلف نیازمند راهبردها و ابزارهای متفاوت می‌باشد. از این دیدگاه، نقشی که یک بازیگر بین‌المللی باید یابی می‌تواند ایفا کند بوسیله سرشت و ماهیت نظام و حوزه موضوعی مربوطه تعیین می‌شود. انگیزه و منافع بازیگر از آن وضعیت به وضعیت دیگر و از موضوعی به موضوعی دیگر فرق می‌کند. نولیبرالیزم کشورهای بازیگران عاقلی می‌داند که در صدد به حداکثر رساندن ارزش و مطلوبیت می‌باشند؛ به عبارت دیگر آنها به دنبال تأمین منافع مطلق هستند. با این حال، این نظریه اهمیت منافع نسبی را انکار نمی‌کند. اما معتقد است که میزان تعقیب منافع نسبی بوسیله کشورهای بستگی به موقعیتهای و انتظارات آنها دارد. به عبارت دیگر، نگرانی از منافع نسبی و تلاش برای به حداکثر رساندن قدرت، مشروط و مقید می‌باشد.^{۵۵}

بنابر این نولیبرالیزم در زمینه این مفروض که کشورهای همیشه در پی تأمین قدرت هستند و بر اساس آن منافعشان را محاسبه و تعریف می‌کنند از نو واقعگرایی متمایز می‌شود. این نظریه، قدرت و نفوذ را به صورت هدف یا وسیله، به عنوان منافع کشورهای در نظر می‌گیرد اما این ادعا را که تعقیب قدرت، منفعت برتر کشورهای در همه موضوعات است رد می‌کند. از این دیدگاه، تحت شرایط مختلف کشورهای منافعشان را به گونه‌های مختلفی تعریف می‌کنند. ممکن است هر نظام بین‌المللی دارای چند ساختار باشد که بنا به حوزه‌های موضوعی با هم فرق

● از دید نهادگرایی نولیبرال، اتحادیه اروپا حوزه‌ای از وابستگی متقابل پیچیده را تشکیل می‌دهد که در آن قدرت عامل مهمی در روابط میان کشورهای عضو است اما این قدرت ناشی از کاربرد یا تهدید نیروی نظامی در قبال یکدیگر نیست.

داشته باشند.^{۵۶} نظام‌های بین‌المللی مختلف از لحاظ درجه و میزان نهادینگی تنوع و تفاوت‌های مهمی با هم دارند. در نظام‌های سیاسی غیر صنعتی منابع فیزیکی قدرت کشورها بیشتر از اهمیت را دارند. اما در نظام‌های سیاسی بین‌المللی نسبتاً نهادینه شده و وابسته به هم، کشورها قادر به اعمال نفوذ یا به کارگیری ابزارهای غیر قهر آمیز و غیر نظامی مانند اهرم‌های اقتصادی و دیپلماتیک هستند. این تعریف از ساختار قدرت باعث می‌شود که نولیبرالیسم نتیجه‌گیری کند که نیروی نظامی، اگر چه هنوز مهم است، اما دیگر در رأس هرم منابع قدرت قرار ندارد. بنابراین نولیبرالیسم این فرض و واقعگرایی را که نیروی نظامی ابزار سیاسی مؤثر و قابل استفاده در همه زمانها و در همه حوزه‌های موضوعی است زیر سؤال می‌برد.^{۵۷}

در حقیقت نولیبرالیسم قبول می‌کند که نیروی نظامی بر سایر ابزارهای سیاست و نفوذ مانند قدرت اقتصادی و دیپلماتیک، تفوق دارد، به گونه‌ای که این ابزارها به تنهایی در مقابل به کارگیری نیروی نظامی بی‌اثر و ناکاراهستند. اما این نظریه اظهار می‌دارد که استفاده جدی از نیروی نظامی مستلزم مخارج سنگینی است که کارایی و سودمندی آن برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی را مورد شک و تردید قرار می‌دهد.^{۵۸} بنابراین، میزان اثر بخشی و کارسازی نیروی نظامی نسبت به سایر ابزارها نخست به ماهیت و سرشت نظام بین‌المللی که تعاملات در چارچوب آن صورت می‌گیرد و دوم به حوزه موضوعی مربوطه بستگی دارد.^{۵۹} بطور خلاصه، نولیبرالیسم به مطلوبیت قدرت توجه دارد ولی نه نیروی نظامی را تنها منبع قدرت و نه امنیت و موقعیت (جایگاه) نسبی در نظام بین‌الملل را بالاترین اهداف کشورها در همه نظام‌های سیاسی و در همه حوزه‌های موضوعی می‌داند.

همچنین رهیافت نولیبرالیستی صراحتاً فرض و واقعگرایی‌ای قابلیت تبدیل یا تعویض قدرت میان حوزه‌های موضوعی را که مبتنی بر نظریات و وحدت ساختار نظام بین‌الملل است مورد جرح و تعدیل قرار می‌دهد.^{۶۰} نولیبرالیسم تصور می‌کند که ارزش توانایی‌ها برای انجام اقدامات تأثیرگذار در روابط بین‌الملل به اهدافی که تعقیب می‌شود بستگی دارد. قابلیت‌های قدرت که برای دستیابی به اهداف معینی

مؤثرتر و ندرستی برای تحصیل مقاصد دیگری به کار می‌روند از کارایی کمتری برخوردارند. بنابراین، قابلیت‌ها به درجات مختلفی میان حوزه‌های موضوعی کارایی دارند و سودمندی یک دسته از قابلیت‌ها به «چارچوب‌های احتمالی سیاسی که در قالب آن باید به کار گرفته شوند بستگی دارد».^{۶۱} نتیجتاً، این نظریه خاطر نشان می‌کند که مفهوم نوواقعگرایی و وحدت نظام بین‌الملل که بر پایه آن کشورها تلاش دارند بوسیله افزایش قدرت تشان و به کارگیری زور جهت تأمین منافعشان به بالاترین جایگاه در نظام دست یابند در مورد نظام‌هایی که در آنها زور و اجبار برای همه مقاصد و اهداف مورد استفاده قرار نمی‌گیرد قابل تطبیق نمی‌باشد.^{۶۲}

نولیبرالیسم ادعا می‌کند که قدرت نظامی در نظام بین‌الملل منسوخ شده است، اما معتقد است که الگوهای نهادینگی و وابستگی متقابل بطور تنگاتنگی با الگوهای منابع قدرت در یک حوزه موضوعی ارتباط دارند. برای نمونه طبق این رهیافت، در شرایط وابستگی متقابل، به حداکثر رساندن قدرت، هدف برتری‌یگران نیست و ابزارهای نظامی نیز تنها وسایل مؤثر و کارآمد نیستند. بلکه این تناسب و تشابهات در وابستگی متقابل است که به احتمال زیاد منبع نفوذ و تأثیر بازیگران بین‌المللی در تعاملاتشان با یکدیگر را توضیح می‌دهد.^{۶۳} به همین ترتیب آنها ادعا می‌کنند که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های وابستگی متقابل پیچیده که مشخص‌کننده روابط میان کشورهای صنعتی و دموکراتیک-اگر نه ضرورتاً روابط میان کشورهای دیگر جهان- است عدم به کارگیری و تناسب نیروی نظامی میان کشورهاست. در وضعیت و شرایط وابستگی متقابل پیچیده تهدید نظامی بی‌اهمیت است و «همکاری تزییدی» باعث کاهش کارایی نیروی نظامی و تأکیدی می‌شود که کشورها روی جایگاه و موقعیت نسبیشان در نظام بین‌الملل دارند.^{۶۴} اتحادیه اروپا حوزه‌ای از وابستگی متقابل پیچیده را تشکیل می‌دهد که در آن قدرت عامل مهمی در روابط میان کشورهای عضو است، اما این قدرت ناشی از کاربرد یا تهدید نیروی نظامی در قبال یکدیگر نیست. این نظریه همچنین یک وضعیت واقعگرایی را شناسایی می‌کند که عبارت است از وضعیتی که تحت آن کشورها مهمترین بازیگران هستند، سلسله

● نولیبرالیسم نمی‌گوید که اتحادیه اروپا ضرورتاً باید مانند یک قدرت مدنی یا یک قدرت نظامی در صحنه بین‌المللی عمل کند بلکه آن را قادر به ایفای هر دو نقش می‌داند.

5. Kenneth Waltz, "Reflections on Theory of International Politics: A Response to My Critics", in Robert O. Keohane ed., **Neorealism and its Critics**, (New York: Columbia University Press, 1986), pp.331- 4.
6. Waltz, **Theory of International Politics**; Joseph Grieco, "Anarchy and the Limits of Cooperation", **International Organization**, vol.42, No. 3, 1988; John J. Mearsheimer, "The False Promise of International Institutions", **International Security**, vol. 19, No. 3, Winter 1994/95.
7. Waltz, **Theory of International Politics**, pp. 187-8; Mearsheimer, **op. cit.** Grieco, **op. cit.**
8. Waltz, **Theory of International Politics**, pp. 115-16; Grieco, **op. cit.**, p. 488; Mearsheimer, **op. cit.**, pp. 13-14.
9. Panayiotis Ifestos, **European Political Cooperation; Towards a Framework of Supranational Diplomacy**, (Aldershot: Aveburg,?) , p. 37.
10. Lawrence Freedman, "Britain and a European Foreign Policy, **The World Today**, vol. 33, May 1977, p. 170.
11. Hedly Bull, "European Self - reliance and the Reform of NATO" **Foreign Affairs**, vol. 61. No.4, Spring 1983; Christopher Hill, "The Capability - Expectations Gap, or Conceptualizing Europe's International Role", **Journal of Common Market Studies** , vol. 31, No.3. September 1993.
12. Stanley Hoffmann, "Obstinate or Obsolete? The Fate of Nation - State and the Case of Western Europe", **Daedalus**, vol. 95, No. 3, September 1966, p. 897.
13. Joseph Weiler and Wolfgang Wessels, "EPC and the Challenge of Theory", in Alfred Pijpers, Elfriede Regelsberger, Wolfgang Wessels, eds, **European Political Cooperation in 1980's: Common Foreign Policy for Europe?**, (Dordrecht: Martinus Nijhoff 1988), p.255.
14. Reinhardt Rummel, **The Evolution of An International Actor: Western Europe's New Assertiveness**, (Oxford: Westview Press, 1990), p. 29.
15. Ifestos, **op. cit.**, p. 122.
16. Christopher Hill, "European Foreign Policy: Power Block, Civilian Model or Flop?", in Rummel, **op. cit.**, 1990.
17. Alfred Pijpers, Elfriede Regetsberger, Wolfgang Wessels, "A Common Foreign Policy for Western Europe", in Pijpers et al. **op. cit.** 1988, p. 204.
18. Waltz, **Theory of International Politics**, p. 118; Mearsheimer, **op. cit.**, p.?
19. David Baldwin, **Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate**,

مراتب موضوعی وجود دارد و نیروی نظامی به عنوان ابزار سیاست خارجی کاربرد مؤثر دارد.^{۶۵}

بنابر این نویبر الیزم متضمن این نیست که اتحادیه اروپا ضرورتاً باید مانند یک قدرت مدنی یا یک قدرت نظامی در صحنه بین المللی عمل کند. از نقطه نظر نویبر الیزم، اتحادیه اروپا قادر به ایفای هر دو نقش می باشد. شالوده این نظریه بر این فرض استوار است که بنا به تفاوت های موجود از نظر میزان نهادینگی و ساختار چندگانه نظام بین الملل، اتحادیه اروپا می تواند یا باید با توسل به اهرم های قهر آمیز و غیر قهر آمیز بسته به شرایط مختلف و اهداف معین به اعمال نفوذ و قدرت بپردازد. به هر حال در اینجا بیشتر تأکید متوجه ابزارهای غیر قهر آمیز سیاست خارجی می باشد. به عنوان مثال کوهن می گوید «نفوذ تنها از طریق اقتناع و پرستیژ به دست نمی آید بلکه بوسیله کاربرد منابع اقتصادی تحت شرایط وابستگی متقابل پیچیده و منابع نظامی در مواقع تضاد منافع شدید و تهدید به کارگیری زور - صورت می گیرد.»^{۶۶} بنابر این، برداشت نویبرال درباره نقش آفرینی اتحادیه اروپا بوسیله پرستیژ و نزدیکی بیشتری با نظریه نوکار کردگرای دارد تا با نظریه نو واقعگرایی. بادر نظر گرفتن مفروضات و اصول نویبرالستی در خصوص دگرگونی و تفاوت در مطلوبیت منابع قدرت در حوزه های موضوعی مختلف، و بر پایه قابلیت تعویض توانایی ها (منابع قدرت) میان حوزه های موضوعی و کاهش تأثیر و کارایی نیروی نظامی در روابط بین الملل می توان فرضیه زیر را در مورد نقش آفرینی اتحادیه اروپا استنتاج کرد: اتحادیه اروپا باز یگر بین المللی فعالی است که غالباً به ایفای نقش سیاسی در روابط بین الملل می پردازد تا نقش نظامی در قالب یک ابر قدرت.

یادداشتها

1. Robert O. Keohane, **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**. (Princeton: Princeton University Press, 1984), p.25.
2. Kenneth Waltz, **Man, the state and War: A Theoretical Analysis**, (New York: Columbia University press, 1954).
3. Kenneth Waltz, **Theory of International Politics**, (California: Addison - Wesley, 1979), p. 63.
4. *Ibid.*, p. 95. Margot Light, **International Relations: A Handbook of Current Theory**, (London: Pinter, 1985), p. 31.

● اساسی ترین ادعای نوکار کردگرای این است که سطوح مختلف تماس های اقتصادی و اجتماعی بین حکومتها از سویی می تواند اثرات بی نظمی بین المللی را تخفیف دهد و نهایتاً باعث فرسایش حاکمیت کشور- ملتها شود و از سوی دیگر می تواند برجستگی موضوعات امنیتی و مطلوبیت قدرت نظامی در روابط بین الملل را کاهش دهد.

● از دید نهادگرایی
نولیبرال، بنابه تفاوت‌های
موجود از نظر میزان
نهادینگی و ساختار
چندگانه نظام بین‌الملل،
اتحادیه اروپا می‌تواند یا
باید با توسل به اهرم‌های
قهرآمیز و غیر قهرآمیز بسته
به شرایط مختلف و اهداف
معین به اعمال نفوذ و
قدرت پردازد.

41. Hass, **op. cit.**,
42. Heathcote, **op. cit.**, p. 38.
43. Puchala and Fagan, **op. cit.**, p. 262; Pijpers,
op. cit., p.211.
44. Ifestos, **op. cit.**, p. 62.
45. Kenneth Twichett, "External Relations or
Foreign Policy?", in K. J. Twichett, **Europe
and the World: The External Relations of
the Common Market**, (London: Europa Pub-
lication, 1976), pp. xiv- xv.
46. Franeois Duchen, "The European Com-
munity and the Uncertainties of Inter-
dependence", in M. Kohnstamm and W. Hager
(eds.), **A Nation Writ Large? Foreign Policy
Problems Before the European Community**,
(London: Macmillan, 1973) p. 241.
47. Christopher Hill, **op. cit.**, p.p. 43-44.
48. Ifestos, **op. cit.**, p. 60.
49. Francois Duchen, "Europes Role in World
Peace", in Richard Mayne (ed.), **Europe To-
morrow: Sixteen European Look Ahead**,
(London: Collins, 1972), p. 43.
50. Roy H. Ginsberg , **Foreign Policy Action
of the European Community**, (London: Ad-
amantine Press, 1989),p.12.
51. **Ibid.**, p.181, Hill, **op. cit.**, p.21.
52. Robert O. Keohane and Lisa L. Martin,
"The Promise of Institutional Theory", **In-
ternational Security**, vol. 20, No. 1., Summer
1995.
53. Robert O. Keohane, "Institional Theory
and the Realist Challenge After the Cold War",
in Baldwin, **op. cit.**, 1993.
54. Robert O. Keohane and Joseph S. Nye,
**Power and Interdependence: World Politics
in Transition**, (Boston: Little Brown, 1977).;
Robert O. Keohand and Joseph S. Nye, "Power
and Interdependence Revisited", **International
Organization**, vol. 41, No. 4, Autumn. 1987.
55. Robert Powell, "Absolute and Relative
Gains in International Relations Theory", in
Baldwin, **op. cit.**
56. Robert O. Keohane, **International In-
stitutions and States Power**, **op. cit.** pp. 54, 62.
57. Keohane , **op. cit.**, p. 55; Keohane and
Nye, **op. cit.**, pp. 23-29.
58. **Ibid.**, pp. 16-17.
59. Keohane and Nye, **op. cit.**, 1987, p.734.
60. Baldwin, **op. cit.**, p.20.
61. Keohane, **op. cit.** 1989, p.62.
62. Robert Powell, "Anarchy in International
Relations Theory: The Neorealist - Neoliberal
Debate", **International Organization**, vol. 48,
No. 2, Spring 1994, p. 333.
63. Keohane and Nye, **op. cit.**, pp. 728-30.
64. **Ibid.**, p. 729.; keohane, **op. cit.**, p.9.
65. Keohane and Nye, **op. cit.**, 1977, pp.23.29.
66. Keohane, **op. cit.**, p.11.
(New York: Columbia University Press,
1993), p. 16.
20. Robert O. Keohane, **International In-
stitutions and States Power**, (Boulder, Colo:
Westview Press,?), p.42.
21. Waltz, **Theory of International Politics**,
p.238.
22. Arnold Wolfer, ed, **Discord and Col-
laboration**, (Boltimore: Johns Hopkins Uni-
versity Press, 1962), pp. 104-5.
23. Bull, **op. cit.**
24. **Ibid.**
25. Ifestos, **op. cit.** p.44.
26. Bull, **op. cit.**, p. 880.
27. John K. De Vree, "Reflections on the Fu-
ture of Western Europe", in John K. Devree,
P.Coffey and R.H. Lauwaars, eds. **Towards A
European Foreign Policy: Legal, Economic
and Political, Dimensions**, (Dordrecht: Nij-
hoff Publisher, 1987), p.9.
28. Ifestos, **op. cit.** p. 76.
29. Ernst B. Haas, "The Study of Regional In-
tegration: Reflections on the Joy and Anguish
of Pretheorizing", in Leon Lindberg and Stuart
A. Scheingold eds., **Regional Integration:
Theory and Research**, (Cambridge Mass:
Harvard University Press, 1971), p.4.
30. Alfred Pijpers, **The Vicissitudes of Eu-
ropean Political Cooperation: Towards A Re-
alist Interpretation of the EC's Collective Di-
plomacy**, (Amsterdam:, 1990), p. 210.
31. Donald J. Puchala and Stuart I. Fagan "In-
ternational Politics in 1970's: The Search for
Research Perspective" **International Or-
ganization**, vol. 18, No.2, Spring 1974, p. 261.
32. Wolfram Hanrieder, "International In-
tegration", in David L. Sills **et al.** eds., **Inter-
national Encyclopedia of Social Sciences**.
(London: Coilier, Macmillan, 1972), p.531.
33. Ernst B - Haas, "Technology, Pluralism,
and the New Europe" in Joseph Nye Jr. ed.,
International Regionalism: Readings, (Bos-
ton: Little Brown, 1964), pp. 70-8.
34. **Ibid.**, p. 78.
35. **Ibid.**, pp. 155-58; Puchala and Fagan, **op.
cit.**, p. 262.
36. Ernst B. Haas, **Beyond the Nation - State:
Functionalism and International Or-
ganization**, (Standford: Standford University
Press, 1964), p. 71.
37. Haas, **op. cit.**, pp. 161-62.
38. Puchala and Fagan, **op. cit.**, p. 262.
39. Haas, **op. cit.**, p. 158.
40. Nina Heathcote, "Neofunctional Theories
of Regional Integration", in **A.G.R.** Groom
and Paul Taylor (eds). **Functionalism: The-
ory and Practice in International Relations**,
(London: University of London Press, 1975),
pp.38-9.